

در حاشیه رویدادهای هفته فولادعلی

استخوان اعتدال بقیاید!

یکسال از پرت کردن استخوان اعتدال جلوی طیف وسیعی از دکانداران سیاسی، اصلاح طلبان و شیفتگان جامعه مدنی نمی گذرد که بار دیگر معلوم شد روند دود شدن ولی فقیه در یک روز آفتابی و رفتن بپای صندوق انتخابات آزاد چه کشکی است. با شروع سلام علیکم اوباما، مقام معظم خود پرچم میانه روی و اعتدال در اصلاحات را از همان روزهای آغاز دولت نوین بدست گرفت. روحانی واسطه مذاکره آقا با دول غربی شد و با خلع سلاح ایدئولوژیک طیف مقابل، خامنه ای خود نیز معتدل شد و عملاً هویت و داری این اپوزیسیون رسمی و قانونی، و رزم دروغین مخالفین و موافقین ولایت فقیه بر باد رفت. حالا هم لقمه چرب اعتدال را به جای دهان، گذاشته اند توی گوششان و هی فشار میدهند.

و جالب است که از میان تمام اصلاح طلبان معترض به ولایت، احدی پیدا نمیشود که بگوید مضمون این اصلاحات و اعتدال بلاخره چه بوده یا چه قرار است باشد. آیا قرار است کارگران شورا و سندیکا تشکیل دهند، آیا قرار است حجاب اجباری زنان لغو شود، آیا قرار است مجازات اعدام لغو شود، آیا قرار است دستمزدها بالا برود، بیمه بیکاری و بهداشت رایگان شوند، آیا قرار است قاتلین و صدها هزار انسان در این سالها دادگاهی شوند؟ در عوض، هلله کنان دف می زند و کف به دهان می آورند که به ما وقت بیدید؟ صبر کنید؛ اصلاحات نیازمند اعتدال است. این وقت خریدن برای چیست، جز اینکه همچنان کارگر و کمونیست و زن و آدم رادیکال را فرسوده کردن و کوبیدن، و آنها را به امید توسعه مناسبات مالی و تجاری با غرب، سالها در انتظار نگاه داشتن؛ و گویا قرار است مردم برای این جامعه مدنی رهایی بخش سر و دست هم بشکنند.

همه امروز آشکارا می بینند که پشت آن چهار قد دموکراسی خواهی، جامعه مدنی شرکا و تعامل با غرب و گشاد بازی فرهنگی، چه خوابیده است. این اپوزیسیون به مشروطه اش رسیده است. ... صفحه ۴

انتخابات سوریه؛ بشار اسد را به مردم فروختند! خلاد حاج محمدی

بشار اسد را به مردم فروختند، به مردمی که روزی علیه دولت استبدادی سوریه دست به اعتراض زدند و امیدوار بودند بهبودی در زندگی خود ایجاد کنند.

سیر تحولات در سوریه با دخالت مستقیم دول غربی و سازماندهان انواع دارودسته های مسلح به نام انقلاب و آزادی مردم، به جیتی سوق پیدا کرده که مردم متفرق از اسد، در شرایط ویژه ای که بر آنها حاکم شده است، امروز ماندگاری اسد را به ادامه وضع موجود ترجیح دهند.

اعتراضات اولیه مردم سوریه در ۳ سال قبل، با دخالت دولتهای مرتجع منطقه و کشورهای امپریالیستی، با راه انداختن دارو دسته های مسلح و آدم کش، خاموش شد و جای خود را به جنگ جانپسندان، جنگ دولت اسد و مخالفان به مراتب مرتجعتر از اسد تبدیل شد. سه سال است کشور سوریه به میدان تاخت و تاز جریانات مرتجع، به میدان تصفیه حسابهای قدرتهای امپریالیستی

با هزینه مردم سوریه با ۱۵۰ هزار کشته، چند میلیون آواره، گرسنگی و خانه خرابی، یک کشور ویران شده و استیصال کامل یک جامعه ۲۳ میلیونی تبدیل شده است.

سناریوی سیاهی که در سوریه به مردم تحمیل کردند، چنان فلاکتی را برای آنها ایجاد کرد، که مردم برای نجات جان خود حاکمیت اسد و ماندگاری دیکتاتوری که روزی علیه اش به میدان آمدند، را انتخاب کردند! مردمی که زمانی امیدی داشتند، روزنه ای برای خود تصور میکردند و برای تحقق امیدهای سرکوب شده خود، برای باز یافتن حرمت و کرامت لگد مال شده خود، دست به تحرکاتی اعتراضی زدند، در منگه گرفتاری در شرایط بدو بدتر، بد را انتخاب کردند. سناریوی سیاهی که در سوریه به مردم تحمیل کردند، چنان فلاکتی را برای آنها ایجاد کرد، که مردم برای نجات جان خود حاکمیت اسد و ماندگاری دیکتاتوری که روزی علیه اش به میدان آمدند، را انتخاب کردند!

مردمی که زمانی امیدی داشتند، روزنه ای برای خود تصور میکردند و برای تحقق امیدهای سرکوب شده خود، برای باز یافتن

ایران سرمایه داری دمکراتیک، یک اتویی است! در حاشیه سخنرانی منصور اسانلو در تورنتو محمد فتاحی

سخنرانی آقای منصور اسانلو در همایش و مجمع عمومی شورای ملی ایران برای انتخابات آزاد در تورنتو کامل ترین مانیفست سیاسی سنت سیاستدیکالیستی (رفرمیستی) را به روشنی طرح کرده است. آقای اسانلو در سخنرانی اش از طریق سکاپ در نشست شورای ملی ایران، همه نیروهای سیاسی، با هر ایدئولوژی، را به اتحاد و همبستگی برای آینده ای دمکراتیک برای ایران دعوت کرد. رسیدن به یک جامعه با اقتصاد سالم، آزادیهای دمکراتیک و حق تشکل و حذف سرکوب و خفقان و فساد... جزو مسائل مورد مطالبه ایشان در این سخنرانی بود.

این یادداشت نگاهی مختصر به آرزوهای نهفته در متن سخنرانی اسانلو دارد. با این حال، قبل از پرداختن به مضمون سخنرانی و اهداف طرح شده در آن، با توجه به اتهاماتی

حرمت و کرامت لگد مال شده خود، دست به تحرکاتی اعتراضی زدند، در منگه گرفتاری در شرایط بدو بدتر، بد را انتخاب کردند. صف ارتجاع بومی و محلی سوریه، صف ارتجاع بین المللی و امپریالیستی و نقشه های سیاه آنها برای سوریه و برای کل خاورمیانه، تلاش برای مدفون کردن هر نوع امید به تحول از پایین، نهایتاً حتی اجازه قوام گرفتن اعتراضات مردم را نداد. در نتیجه عقب راندن مردم و عروج انواع دارودسته های آدمکشی که مستقیماً با نقشه دولتهای محترم امپریالیستی به بازار عرضه شده بودند، جهنمی به مردم سوریه تحمیل شد که امروز میوه آنرا در قامت انتخاب دوباره اسد خواهیم دید.

پیروزی بشار اسد در انتخابات سوریه با شرکت ۷۳ درصد از واجدین شرایط و با آوردن قریب ۸۹ درصد آراء، یعنی نشستن مجدد او بر مسند قدرت، نتیجه این پروسه است. ... صفحه ۲

یک رهبر سندیکالیست کارگری در مبارزه اش است. جامعه ای دمکراتیک، حذف بیکاری و اعتیاد و فقر و خفقان و حق تشکل و دستمزد چند برابر فعلی، مطالباتی اند که توجه هر کارگر حق طلبی را به خود جلب میکند.

هر کارگری میتواند صاف و ساده جوامع غربی را نگاه کند و نشان مخالفین بدهد و به خود و دیگران بگوید که: آرزوی داشتن جامعه ای که در غرب با حاکمیت بورژوازی هست، چرا بد است؟ کجایش ایراد دارد؟ و شما چرا بهانه میگیرید! کسی که کمک های مالی داده شده به اسانلو را دستاویز حمله به او میکند و ترور شخصی او را جای یک نقد سیاسی میگذارد و با صدور چند حکم ایدئولوژیک و پرتاپ خرواری اتهام شخصی و جنایی مثلاً او را نقد سیاسی میکند، در بهترین حالت جواب قانع کننده ای برای هیچ کارگر و زحمتکشی در این جامعه ندارد. چنین منتقدی نمی تواند پاسخ سوال بالا را بدهد، سردرگم به سروصورت خود و دیگران خنجر میکشد. ... صفحه ۳

انتخابات سوریه ...

مردم محروم سوریه، کارگران و زحمتکشانش این جامعه در مقابل خود راهی جز این ندیدند! یا سناریوی سیاه و لیبی و عراق دیگری، یا ادامه وضع موجود و قناعت به حکومتی که دهه است، سایه شوم خود را بر سرنوشت آنها گسترانده است.

آنچه امروز در سوریه مبینیم قابل پیش بینی بود. هر جریان و حزب و گروهی که نفعی در این اوضاع نداشت و در قطب بندیهای امپریالیستی در منطقه به هر دلیل و بهانه ای، کناریکی نایستاده بود، برای هر جریانی که ریگی به کفش نداشت، این سرنوشت از روز اول قابل رویت بود. مسلم بود که مردم سوریه، کارگران و زحمتکشانش این جامعه علیرغم حقانیت اعتراض آنها، در نداشتن یک افق روشن، در نداشتن صفی مستقل و با پرچمی آزادیخواهانه، راه به جایی نخواستند. مردم سوریه، مسلمانان و یهودیان که بر شانه های ناتو و عربستان و قطر و... ایستاده بود، حتی اگر موفق میشد، اگر بر محرومیت و مشقات مردم نمی افزود در بهترین حالت زندگی آنها همانی بود که در حاکمیت دولت اسد.

متأسفانه اعتراضات اولیه مردم محروم سوریه بسیار فوری حاشیه ای شد و سوریه به میدان تصفیه حسابهای جهانی و منطقه ای دشمنان جهانی و منطقه ای این مردم تبدیل شد. امروز موقعیت طبقه کارگر سوریه و مردم محروم این جامعه در مقابل دولت حاکم، به نسبت سه سال قبل به مراتب ضعیف تر است. صفوف کارگران سوریه امروز به مراتب پراکنده تر و حق طلبی این طبقه و اعتماد به نفس و امیدواری آن، به مراتب کمتر است. جامعه سوریه در این دوره دهها سال به عقب رانده شد و تاوان این وضع را بیش از همه طبقه کارگر و توده ستمدیدگان این جامعه پرداختند و باید بپردازند.

آنچه امروز بر مردم سوریه میگذرد نتیجه یک تلاش همه جانبه در میان قطبهای امپریالیستی، در میان دولتهای مرتجع منطقه و دولت اسد و اپوزیسیون پرو غرب او و همراهان چپ و راست آنها در میان احزاب و گروههای سیاسی از ایرانی تا... است. همه اینها در سطوح مختلف در این پروسه از نظر سیاسی سهمی بودند. همه جریاناتی که با تبلیغات مسموم قول انقلاب و تحولات انقلابی بر دوش ناتو را میدادند، در این پروسه از نظر سیاسی سهمی بودند. و امروز در میان حامیان این سناریو، کسی به وجدان خود باز نمی گردد و بگوید چرا چنین

کردند؟ کجا است آن تحول انقلابی که چپ پرو غرب ایران در پس تحولات سوریه قولش را میداد؟

دولتهای غربی و در راس آنها دولت آمریکا انتخابات سوریه را به رسمیت نمی شناسند. در انتخابات اخیر تعدادی از این کشورها حتی مانع ایجاد حوزه های رای در کشور خود شدند. اما در دنیای واقعی انتخابات سوریه به همان اندازه مشروعیت دارد که انتخابات آمریکا و انگلستان و... در دموکراسی های غربی، در دموکرات ترین کشورهای اروپایی، نقش توده مردم، نقش طبقه کارگر این کشورها در این سیستم چیزی جز انتخاب میان احزاب و جریانات بورژوازی، انتخاب بین بد و بدتر، از کنال صندوقهای رای نیست. و به همین دلیل بخش بزرگی از مردم حتی در انتخابات شرکت نمیکنند. میدانند نقش آنها تنها رفتن هر چند سال یکبار پای صندوق رای و مشروعیت دادن به این یا آن حزب بورژوازی است، که باز وعده بدهند و باز در بر همان لولای سابق بچرخد و وضع موجود دست نخورده باقی بماند!

انتخابات در سوریه همانقدر انتخاب مردم نیست که در سایر کشورها، از ایران تا افغانستان و مصر و فرانسه و انگلیس، نیست. مخالفت دولتهای غربی با انتخابات سوریه سرسوزنی به ماهیت و خصلت انتخابات مربوط نیست. آنها در سوریه به قطب ارتجاع محلی، دولت حاکم، باختمند. مخالفت امروزشان با انتخابات سوریه نق زدن از سر خالی نبودن عریضه، بیش نیست. مردم پشت این نق زدن ها، واقعیات دموکراسی و معجزات برپایی صندوق رای و این انتخابات ها را می بینند. انتخابات و رای مردم و تبلیغات کر کننده دولتهای بورژوازی در تقدیس این روش، علاوه بر پوچی آن، امروز در سوریه و همزمان در اوکراین مورد قبول خود این دولتها نیست.

سیستم انتخاباتی به شیوه کشورهای غربی تنها زمانی از جانب مدافعین آنها قبول میشود که منافع آنها حفظ شده باشد. در کریمه بیش از ۹۰ درصد مردم رای به جدایی دادند و دولتهای غربی اکنون هم نپذیرفته اند. در ایران اکثریت جامعه، جمهوری اسلامی ایران و انتخابات هایش را نمی خواهد اما دول غربی برای دولت روحانی غش کردند! این درجه از ریاکاری و این دو معیاره بودن، وصف حال همه دولتهای بورژوازی است.

گزارش تجمع اعتراضی در مقابل سازمان جهانی کار (ILO)

امسال با فراخوان "اتحاد بین المللی در دفاع از کارگران در ایران" در مقابل سازمان جهانی کار تظاهرات و تجمع اعتراضی به حضور نمایندگان جمهوری اسلامی در یکصد و سومین نشست این نهاد در روز جمعه ششم ژوئن در شهر ژنو سوئیس برگزار شد.

واحد کلن حزب حکمتیست (خط رسمی) نیز در جواب به این فراخوان فعالانه در این تظاهرات شرکت کرده و مراتب انزجار و اعتراض خود را نسبت به سیاستهای فرصت طلبانه سازمان جهانی کار اعلام کردند. فعالین حزب به همراه سایر شرکت کنندگان به رسمیت شناختن نمایندگان منتخب دولت سرمایه در ایران، و مامورین سرکوب طبقه کارگر به عنوان نماینده کارگران در ایران، را محکوم کرده و با افراشتن شعارها و پلاکاردهایی اعتراض خود را به نمایش گذاشتند.

همچنین دهها نفر از شخصیتها، فعالین کارگری، سیاسی و اجتماعی به همراه نهادها، سازمانها و احزاب مختلف در این اعتراض شرکت داشته و خشم و نفرت خود را با سردادن شعارها و خواندن اطلاعیه و بیانیه های مختلف در محکومیت سیاستهای فرصت طلبانه و ضد کارگری سازمان جهانی کار در قبال طبقه کارگر ایران، به گوش شرکت کنندگان آن رساندند. شرکت کنندگان در این اعتراض با در دست داشتن شعارها و پلاکاردهایی با تصاویر رهبران و فعالین کارگری زندانی، در زندانهای حکومت سرمایه در ایران، مراتب انزجار و اعتراض خود را به آی او به نمایش گذاشتند. پوستر شاهرخ زمانی، رضا شهابی، جعفر عظیم زاده، بهنام ابراهیم زاده، محمد جراحی و تعداد دیگری از فعالین کارگری که در زندانهای جمهوری اسلامی هستند در میان پلاکاردها به چشم می خورد. تظاهر کنندگان با سردادن شعار "نمایندگان واقعی کارگران در زندان به سر می برند"، کارگر زندانی آزاد باید گردد، "مرگ بر جمهوری اسلامی"، اعتراض خود را به سازمان جهانی کار در به رسمیت شناسی نمایندگان ارگانهای سرکوب کارگران، نشان دادند.

در ابتدا همراه با ورود نمایندگان به سالن کنفرانس، تعدادی از رفقای "اتحاد بین المللی در دفاع از کارگران در ایران" با نمایندگان کشورهای مختلف صحبت کرده و با مطلع کردن آنها از وضعیت کارگران در ایران و ممنوعیت تشکلهای مستقل کارگری، اعتراض خود را به سازمان جهانی کار در به رسمیت شناختن نمایندگان خود گمارده ایران ابراز داشتند. در ادامه به ورود هیئت نمایندگان جمهوری اسلامی به سالن کنفرانس، به سیاستهای سرکوبگرانه دولت سرمایه در ایران با اتکا به این سازمانها اعتراض کرده و حضور آنان را در کنفرانس محکوم کردند.

در این میتینگ اعتراضی، اطلاعیه تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی) از طرف رفیق محمد راستی خوانده شد. در حین این سخنرانی یکی از مزدوران جمهوری اسلامی از مقابل تظاهر کنندگان با شعارهای کوبنده "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر جمهوری ضد زن و زندانی سیاسی آزاد باید گردد" از طرف محمد راستی و همراهی پرشور شرکت کنندگان و روبرو شد. تظاهرات با خواندن بیانیه "اتحاد بین المللی در دفاع از کارگران در ایران" پایان یافت.

زنده باد همبستگی جهانی طبقه کارگر

مرگ بر جمهوری اسلامی

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست - خط رسمی

۹ ژوئن ۲۰۱۴

هر کجا به زیانشان باشد و منافعشان به خطر افتاد، انتخابات و سیستم انتخاباتی آنها نزد صاحبانش هم مفت نمی آزد. تحولات سوریه و مصر و لیبی و.. بار دیگر نشان داد که طبقه کارگر و مردم محروم تنها با اتکا به توان خود، با اتکا به صف روشن و متحد خود، میتوانند بهبودی در زندگی خود ایجاد کنند. این تحولات نشان داد که امید بستن به این یا آن جناح از بورژوازی، امید بستن به انقلابهای سبز، زرد و نارنجی، به دولتهای امپریالیستی و راه حلهای آنها، برای محرومان جامعه نتیجه ای جز تباهی همراه نخواهد داشت. همه چیز گواه این حقیقت است که جهان برای کمترین بهبود و تغییر جدی و بنیادینی به سوسیالیسم و آلترناتیو سوسیالیستی، نیاز دارد.

کارگران جهان متحد شوید!

ایران سرمایه داری ...

پیام غیر سیاسی سه فعال کارگری؛ آقاییان رضا شهابی، شاهرخ زمانی و محمد جراحی از زندان، په اسانلو برای پس فرستادن پول های آلوده و برگشتن به صفوف طبقه کارگر، فقط یک بی احترامی به اسانلو نیست، بلکه نشان آشکار از عدم بلوغ سوسیالیستی در میان این طیف هم هست. فعال کارگری - کمونیستی که وجود و حضور گرانش سندیکالیستی و رفرمیستی در درون جنبش کارگری را نمی بیند یا نمی شناسد، قادر به تنظیم یک رابطه رفیقانه کارگری هم با او نخواهد شد. نتیجتاً در مقابل کوچکترین اشتقاد، آنها هم از سر سیاسی که از سر منبع کمک های مالی دریافتی و تقسیم آن به آلوده و غیر آلوده و حلال و حرام، فورا به احکام ایدئولوژیک پناه می برد و تمام ارتباطاتش با او را قطع میکنند. فعال کمونیستی که تجربه متحد کردن همکاران و همقطاران را دارد، و برای رسیدن به هر تک مطالبه هر چند جزئی با آدم های متفاوت با باورهای متفاوت سر و کله میزند، نمیتواند به همین آسانی اتهام به سوی این و آن رفیق کارگر کنار دستش پرت کرده و به تفرقه دامن بزند. کارگر کمونیستی که مدعی تفاوت در سیاست و افق است، ضمن احترام متقابل برای رفیق سندیکالیست و رفرمیست کنار دستش، باید پاسخ روشن سیاسی و استدلال منطقی نه فقط برای او که برای همانهایی داشته باشد که تحت تاثیر و انوریته سنت سندیکالیستی اند. بدون این کار، اولین ضرر پرتاب اتهام و شخصیت شکنی، ایجاد تفرقه در صفوف کارگر در متین زندگی اجتماعی و مبارزه روزانه است. چنین سنسیتی متأسفانه متاثر از سنت چپ حاشیه ای است که برای هر مسئله ای یک پاسخ ایدئولوژیک و یک اتهام و حکم فرقه ای در جیب دارد.

اسانلو و اسانلوها به آسانی بدست نیامده اند تا به همین آسانی هم به بیرون پرتاب شوند. سندیکالیست و رفرمیست بودن امثال او و هر رهبر کارگری دیگری، انوماتیک جواز افشاکری و بی احترامی به آنها به خاطر اعتقادات و پرچم سیاسی و سنت مبارزاتی شان صادر نمیکند. در همین جوامع غربی، با انوریته ترین رهبران کارگری شناخته شده مطالبات خیلی عجیب و غریب تری از امثال اسانلوها طرح نکرده اند، و از احترام عمیق جامعه هم بهرمنند اند. اسانلوی سازش نکرده در سنگر شرکت واحد، زبان بریده و خونی شده و زندان رفته، داستان زندگی اش را برای هر انسان شرافتمندی در همین جوامع غربی تعریف کند، اشک او را جاری میکند. چنین شخصیتی، با هر عقیده و باوری که دارد، شایسته است به عنوان یک رهبر کارگری جز احترام تجربه نکند. پیام غیر سیاسی سه فعال کارگر از زندان، به اسانلو برای پس فرستادن پول های آلوده و برگشتن به صفوف طبقه کارگر، و در غیر اینصورت از ما نیست، هیچ کارگر حق طلبی را به راه روشن تری هدایت نمی کند. این رفتار فرقه ای، طبقه کارگر را از کمونیسم و سوسیالیسم و رادیکالیسم، می ترساند و دور میکند. از زاویه پاسخ سیاسی اما به خط و منشی آقای اسانلو، لازم

است بدور از این فضای تخریب و صدور احکام خودساخته ایدئولوژیک، پاسخی روشن و سیاسی داد. این نوشته اساساً به این جنبه میپردازد.

مضمون سیاسی آرزوهای آقای اسانلو چیست؟

یک ایران دمکراتیک تحت رهبری یک بورژوازی دمکراتیک، که مضمون اصلی سخنرانی آقای اسانلو در آن همایش بود، مطلقاً یک اتوپسی سیاسی است. نیاز بورژوازی ایران به کار ازان، یک استبداد سیاسی علیه این طبقه را به یک ضرورت اقتصادی روز این طبقه تبدیل کرده است. نیاز حکومت شاه به سلطنت سکولار ناسیونالیستی و نیاز جمهوری اسلامی به سلطنت ناسیونالیست اسلامی، نه محصول نیت شیطانی حاکمین در دوره های تاریخی، که نتیجه یک نیاز دائم بورژوازی ایران برای تأمین یک استبداد سیاسی علیه طبقه کارگر جهت تأمین یک نیروی کار ازان در هر شرایطی است. محروم شدن بخش هایی از خود بورژوازی از تحزب سیاسی در طول تاریخ تا به امروز، محصول نیاز همین استبداد و به هدف دور کردن شانس تحزب از دسترس کارگر است. سندیکالیست های جهان زیر سلطه استبداد، میتوانند جوامع غربی را مثال بزنند که کم و بیش چنین ساختاری را در خود دارند. همه سندیکالیست های جهان استبداد، چنین آرزوهایی دارند.

چنین نگرشی متوجه نیست که دستاوردهای جوامع غربی اولاً محصول تاریخی از مبارزات طولانی طبقه کارگر را پشت سر دارند که در شرایط آن روزها به بورژوازی تحمیل شده است. از این بگذریم که بعد از فروپاشی بلوک شرق، تعرض طبقه سرمایه دار و دولت های آن سال به سال آن دستاوردها را مورد تعرض قرار داده و امروز چپ ترین جناح بورژوازی متشکل در احزاب سوسیال دمکرات و سوسیالیست، در تعرض به آن دستاوردهای تاریخی دست جناح راست خود را از پشت بسته اند. با این حال، هنوز میشود گفت حق و حقوق کارگر در بخشی از این جوامع هنوز یک آرزوی دست نیافتی کارگر در جوامع استبدادی است.

علت تحمیل این سطح از رفاه و حق و حقوق کارگر و آزادی فعالیت اتحادیه های کارگری از طرف بورژوازی غربی، علاوه بر آن مبارزات تاریخی طبقه کارگر، اساساً در استطاعت مالی - اقتصادی است که سرمایه داری غرب نهفته است. در این کشورها سرمایه امپریالیستی به خارج از غرب و مناطق کار ازان جهان صادر میشود و در سایه فوق سودی که نصیب آن میشود، درجه ای از حق و حقوق اتحادیه ای و رفاه اقتصادی را میتواند تحمیل کند. بدون چنین درجه ای از رفاه، جامعه برای خود بورژوازی نامن و غیرقابل کنترل میشود. در جوامع استبداد زده ای که طبق تقسیم کار سرمایه جهانی تاریخاً حوزه تأمین کار ازان اند، تحمیل چنین رفاه و حق و حقوقی برای بورژوازی ممکن نیست. اگر بورژوازی این کشورها به مزد کارگر در سطح دستمزد در اروپای غربی تمکین کند، سودی

عایدش نخواهد شد، ورشکسته میشود. دستمزد ناچیز کارگر در چنین کشورهایی و حتی عدم پرداخت همان دستمزد ناچیز برای کار انجام شده در جایی مانند ایران، نه حاصل بیرحمی سرمایه دار که ناشی از عدم استطاعت اقتصادی آن است. به عبارت روشن تر، حکم و ضرورت سرکوب توسط ناهنجاری اقتصادی دیکته میشود. حکم و ضرورتی که انساندوست ترین تک سرمایه دار را در مقابل دوراهی مرگ سرمایه یا سرکوب خشن قرار میدهد.

در جوامعی با مشخصات سیاسی اقتصادی ایران، اگر فشار مبارزه کارگری تحمیل دستمزد در سطح جوامع غربی را بخواهد تأمین کند، سرمایه دار را به جنگ مرگ و زندگی می کشاند، چون چنین درجه ای از امتیازات به کارگر منع سود را خشک و سرمایه دار را ورشکست میکند. به همین خاطر، جنگ سرمایه دار علیه مطالبات بالای طبقه کارگر جنگی ضروری برای بقا به عنوان سرمایه دار است. در چنین کشورهایی کارگر، بعنوان یک طبقه، اگر بر مطالبات بالای رفاهی پافشاری کند ناچار است برای رسیدن به آن به جنگ سیاسی طبقه حاکمه و دولت آن برود و جامعه را به انقلاب علیه وضع موجود بکشاند.

ممنوعیت حق تشکل مستقل و پاسخ آن به زور قانون و دادگاه و زندان و شکنجه و مذهب و ناسیونالیسم و استبداد آهنین، نه بخاطر عقیب افتادگی بورژوازی، و یا مثلاً ملی یا خارجی و صنعتی یا غیرصنعتی بودن در این جوامع، که به دلیل غیرممکن بودن تحمل آن از زاویه سود و زبان سرمایه دار است. در غیر اینصورت، حاکمان جوامع استبدادی مادراز دستمزد متولند نمی شوند، و عشق مادرازای هم به زندان و شکنجه و استبداد ندارند. یک مورد رضا شاه است که میخواست دمکرات باشد و رئیس جمهور! در این جوامع، استبداد شرط کسب سود و حفظ نظام است. به همین سادگی، طبقه سرمایه دار ایرانی و عراقی و پاکستانی و بنگلادشی و چینی ویتنامی و ... اگر به فرض محال بپذیرند که با کارگر مانند جوامع غربی رفتار کنند و حق تشکل و تحزب شان را به رسمیت بشناسند و دستمزدشان را هم سطح آنها بپردازند، منبع سودشان را خشک کرده اند. در جوامعی که تأمین کار ازان جزو تقسیم کار بین المللی شان است، وجود چنین سرمایه دارایی یک غیرممکن ایزکتیو، اقتصادی و مادی است. این واقعیتی است که نزد فعالینی چون اسانلو عملاً انکار میشود.

سرمایه دار به این دلیل سرمایه دار است که سود ببرد و پیش شرط سود او کارگر ازان است و بس. برای ازان نگاه داشتن آن باید کارگر را بی حقوق و ساکت نگاه دارد. کارگری که حق تشکیل اتحادیه و شورا و تحزب را داشته و با آن بخواهد برای بالا بردن دستمزدش مبارزه کند، راهی جز سرنگونی سلطه سرمایه داری ندارد و از سر ناچاری هم باشد باید به این کار دست بزند. بورژوازی این را میداند و به همین دلیل تمام قدرت سیاسی اش را برای تأمین بی حقوقی کارگر و جلوگیری از متشکل و متحزب شدن آن به خرج میدهد. این نظام خصلتاً تحمیل سندیکا مستقل و قانونی را هم ندارد. آقای اسانلو در این

زمینه بدست متوهم است. سرکوب و خفقان و هزار و یک ترفند برای ایجاد تفرقه در صفوف آن به اسم کارگر شاغل و بیکار، کارگر زن و مرد، کارگر فارس و کورد و ترک و افغانستانی، شیعه و سنی و مسلمان و بهایی و مسیحی و ... برای تأمین شکست کارگر در عرصه اتحاد و تشکیلات سازی است. صرف بودجه های کلان برای ساخت مساجد و حوزه های علمیه و مراکز تولید خرافه های ملون و گسترش نیروی نظامی و ساخت زندان ها و دم و دستگاه قانونی و دادگاه و باد زدن در سنن عهد بوق ملی و مذهبی و نژادی و ... نه ناشی از بیسوادی و بی فرهنگی سرمایه دار، که از سر نیاز آن به تأمین و تضمین کارگر ناآگاه و متفوق و غیر متشکل و در نتیجه بی حق و حقوق و ازان است.

به همین دلیل در جوامعی که کارگر باید ازان باشد تا سرمایه دار سود ببرد، مذهب و خرافه و ناسیونالیسم و عرق وطن پرستی و مردسالاری و انواع خرافه پر مشتری اند. درست برعکس، در جوامع غربی به همان درجه که رفاه موجود است، کلیسا و خدا و ناموس پرستی و وطن پرستی و خرافه های ملون کم مشتری اند.

در ایران، بورژوازی یک مشکل دیگر هم دارد؛ خارج مرزهای اروپا، ایران تنها کشوری است که انقلابی از جنس غرب یعنی مشروطه را در سابقه تاریخی خود دارد. به جز مشروطه جنبش های متنوعی در خود پروراند است. و بلاخره انقلاب سال ۵۷ و فرار شاه و برچیدن استبداد سلطنتی را به خود دیده است. تأثیرات سیاسی این اتفاقات تاریخی یک روانشناسی ویژه در انسان کارگر و زحمتکش را موجب شده است، که به او میگوید سرنگونی ظالمان و مستبدین، دست یابی به عدالت و پیروزی، به نیروی خودم و از پائین، ممکن است. اگر در بخش عمده دنیایی امروز سرنگونی سیستم حاکم به ذهن کسی خطور نمی کند، هر تظاهرات و حرکت مهم شهری در ایران، سواً برای همه طرح میکند که انقلاب میشود. . بورژوازی ایران این حقیقت را بیش از هر کسی میداند. به همین دلیل، اگر استبداد در جایی مانند مثلاً بنگلادش و پاکستان و عراق مستقیماً یک نیاز اقتصادی را تأمین می کند، برای بورژوازی ایران به جز نیاز اقتصادی به سرکوب برای تأمین کارگر ازان، یک نیاز مستقیم سیاسی هم هست برای جلوگیری از خطری که هر آن میتواند مانند توفان این روزهای تهران، ناگهان رخ دهد و همه را غافلگیر کند. هارتر بودن بورژوازی ایران و پیچیدگی در امر سرکوب، در مقایسه با خیلی از کشورهای مشابه، ناشی از همین ضرورت سیاسی برای مقابله با جامعه ای با مشخصات سیاسی تاریخی و فرهنگی روانشناسی ایران است.

نتیجه اینکه استبداد سلطنت ناسیونال مذهبی ولایت فقیه و ناسیونال سکولار شاهنشاهی نه مشخصات مادرازای این حاکمان که محصول نیاز بورژوازی به تأمین سود در جامعه ای با مشخصات سیاسی اقتصادی ایران است. در مقابل چنین وضعی، انسان کارگر، در تحلیل نهایی، کار زیادی جز انقلاب علیه وضع موجود نمیتواند بکند.



مرک بر جمهوری اسلامی

زنده باد سوسیالیسم

در حاشیه رویدادهای ...

برای کسانی که بورژوازی ایران را میشناسند معنی این اعتدال و انتظار چیزی نبود جز خزیدن به ته لجنزار مذهب و قایم شدن پشت عیبای آن و فروختن آزادیخواهی، سکولاریسم، رهایی زن و آوانگاردیسم به اسلام... آری این خود بورژوازی ایران است که حکم میراند و قرار است در چهارچوب قانون چماق و لابی گری، زن را در رده احشام و کارگر را از برده کمتر بحساب آورد. چنین بستری قرار بود میدان تحرکی برای چرندیات صدمن یک قاز دموکراسی و لاس زدن در دالان های مجلس اسلامی باشد. واقعیت اینست که حاکمیت بورژوازی در ایران چه مذهبی، چه غیر مذهبی با شل کردن بندهای اختناق، با آزادی های سیاسی، تشکلات مستقل کارگری و احزاب غیر دولتی سر سازش ندارد. حکمت تناقض بورژوازی با رادیکالیسم کارگری و حاکمیت یک قرن ارتجاع سلطنت و مذهب را باید در حقیقت بنیادین آن یعنی نیاز سرمایه به سود و انباشت بیشتر از کرده طبقه کارگر، جستجو کرد. حربه اختناق و تحمیل استبداد سیاسی در جامعه دهه ها است در خدمت به این امر اند. نهایت بلوغ بورژوازی ایران از دوران مشروطه تا بالماسکه مذهبی واریک شاه تماما وطنی - ایرانی، تا اسلام خور کردن یک انقلاب واقعی در قرن بیستم؛ از دوم خرداد، تا جنبش سبز و اعتدال امروز، چیزی جز این نبوده است. این فاز در حال اجرا نیز سرعت می گذرد. اما به چه قیمتی؟ قرار است در پس تقلاهای امروز زورخانه گنبدیده اعتدال و

انتظار، فجاج و پدیده هایی چون اعدام، آپارتاید جنسی، بی حقوقی مطلق کارگر و شهروند در ایران، زیر فرش برود. تا اینجا این خود گواه گنبدیدگی عملی و سترونی سیاسی بورژوازی ریز و درشت ایران است. این رژیم هم به ته دیگ میرسد و حجت الاسلام روحانی هم تاریخ مصرفی دارد. از همین روز امروز دارند فکر پشتک زدن های فردا را هم می کنند. چه باید کرد؟ کمونیست ها و طبقه کارگر چه باید بکنند؟، اینها سوالات واقعی است؛ تفسیر بردار نیست. افق سازش و تمکین بورژوازی به مذهب و توسل به میلیتاریسم کذایی، سنگر ما نیست. حقه کردن استبداد بورژوایی تحت عنوان تمرین دموکراسی و در پس آن قالب کردن ازلی و ابدی کردن قانون توحش کارآرزان و سودآوری سرمایه را باید از دور خارج کرد. این طیف فرصت طلب و نان به نرخ روز خور در اپوزیسیون، این فعالین به اصطلاح مدنی و در واقع روحانی چی، همانگونه که انقلاب ۵۷ ایران را در کیسه خمینی چپانده اند، امروز نیز ابتدایی ترین مطالبات آزادیخواهانه و انسانی در جامعه ایران را به جیب جناح های رژیم می ریزند. وظیفه عاجل کمونیست ها شکافتن ابعاد این واقعیت است؛ سد بستن در مقابل فضای انتظار، افشا کردن عمق سخافت بورژوازی و سازمان دادن مبارزه سیاسی و فکری بی امان و متحدانه علیه آن است. باید به این دور باطل خاتمه داد و کل محنت جمهوری اسلامی را سرنگون کرد؛ بورژوازی در هر رنگ و لعابی نشان داده

رضا شهابی

است که تحمل دخالت طبقه کارگر در عرصه سیاست و ابراز وجود این طبقه برای کمترین بهبود اقتصادی را ندارد. اینها حتی پست تر و زیون تر از آنند که در یک چهارچوب رفرومیستی از آزادی های سیاسی، حق زن، بهبود شرایط کار و معیشت کارگر دفاع کنند و از جیب گشادشان بگذرند. بنگرید با خودی هایشان چه میکنند! کسی که دنبال سود است وعده آزادی نمی دهد. تنها آتهایی آزادیخواه اند که حاضراند انسانها در قلمرو اقتصاد برابر باشند. و اینست حقیقت پایه ای مارکسیسم که قریب به یک قرن است در ایران زیانه می کشد. طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه جهت رهایی خود و جامعه نیاز دارد که بعنوان یک جنبش مستقل سیاسی و زنده، وارد میدان شود. جامعه باید قدرت این طبقه و استقلالش از بورژوازی را لمس کند، تا بتواند در مبارزه سیاسی علیه وضع موجود پیروز شود. کمونیست ها موظف اند که غل و زنجیر تفرقه و توهمات بورژوازی بردست و پای کارگران را بردارند و اتحاد و یکپارچگی در صفوف این طبقه را گسترش دهند. کمونیسم طبقه کارگر ناچار از متحزب شدن خود طبقه است. در مقابل این قدرت وارونه سرمایه داری، کمونیست ها چیزی جز تبیین حرف کارگر پیشرو خطاب به بورژوازی و دولت حافظ منافع آن نمی زنند: آقایان کنار بروید تا جامعه نوینی که درخور انسان مدرن است را بسازیم، انتخاب با خودتان است اگر چنین نکنید شما را با همه ابواب جمعی تان، به زور، کنار خواهیم زد.

کودتاها و لشکرکشی ها و جنگ و سناریوهای ویرانگر جهانی در وهله اول نقشه حاکمان سالم ترین اقتصادهای جهان امروز است. غرب صاحب اقتصاد سالم طراح تمام سناریوهای ویرانگر در چهار گوشه جهان است و مستبدترین های جهان هم نزدیک ترین متحدین سیاسی همین صاحبان اقتصادهای سالم اند. آقای اسانلو در جستجوی اقتصاد سالم در مهد تمدن سرمایه داری غرب، راه به جایی نمی برد، چه رسد به سرمایه داری ایران. تاکید کمونیست ها بر سازماندهی یک جنبش قدرتمند و سوسیالیست کارگری و انقلاب علیه وضع موجود، نه از سر ایدئولوژی و باورهای سیاسی که از سر نیاز جامعه به رهایی از نکت حکام بر جهان امروز است. راه دیگری، حتی راه میانبری متاسفانه یا خوشبختانه وجود ندارد. طبعاً بسیاری با تاکید بر سختی و دشواری های این راه و شکست های تاریخی انقلابات و همین انقلاب ۵۷، آن را سخت میدانند. با این حال، اگر این یکی سخت است، آن دیگری یک اتوبی و در دنیای واقعی یک غیرممکن مطلق است.

www.hekmatist.com
 سردبیر: **فواد عبدالمی**
fuaduk@gmail.com
 تماس با حزب
hekmatistparty@gmail.com

حکمتیست هفتگی را بخوانید و آنرا وسیعاً توزیع کنید.

در فقیرترین کشور جهان، قانون همین است. بیکاری و فحشا و اعتیاد و جرم و جنایت محصولات همین سیستم اند. در همین امریکای با اقتصاد سالم، در کنار تلنبار شدن تریلیون ها دلار در دست تعدادی اقلیت، میلیون ها نفر بیکار و به فقر کشیده شده، تن فروش و بی خانمان محکوم به یک زندگی غیر انسانی اند. در دوره بحران اقتصادی فعلی که بار آن بر زندگی کارگر و زحمتکش جامعه تحمیل میشود، عادل ترین سرمایه داران متشکل در احزاب چپ و سوسیال دمکرات بورژوایی هم مانند جناح راست خود، بالاترین تلاش شان تحمیل فشار بحران اقتصادی بر زندگی کارگر و مردم کم درآمد است. محصول چنین سیاست هایی پناه بردن مردم کارگر و تنگدست به احزاب فاشیست و دست راستی ترین های سیاست در همین انتخابات اروپایی اخیر بود. خلاصه این که در سیستم فعلی جهان، ن در هیچ تک نقطه ای اقتصاد سالم ی که تا مین یک زندگی مرفه برای انسان در برنامه داشته باشد، مطلقاً دست یافتنی نیست. نه فقط این، بلکه سازماندهی

→ حق تشکیل سندیکایی و اتحادیه ای حتی از نوع رفرومیستی، به خاطر خطرناک بودن شان برای سرمایه و سود ممنوع است و رهبر رفرومیست هم ناچار است مثل اسانلو سازش ناپذیر عمل کند و برای هر ذره از حقوق کارگری بچنگد و مرتب زندان برود و شکنجه تحمل کند. نتیجتاً علیبرغم تمام سرسختی آقای اسانلو در باورهای سیاسی اش، ایران نه سرمایه دار دمکرات به خود خواهد دید و نه جامعه ای دمکراتیک. و انقلاب کارگری علیبرغم تمام سختی هایش، متاسفانه یا خوشبختانه، تنها گزینه در مقابل طبقه کارگر است. تحقق کمترین درجه از رفاه و آزادی های سیاسی برای طبقه کارگر ایران، کمترین تغییرات دمکراتیک، نه به شیوه ای که آقای اسانلو تصور میکند، که فقط و فقط با تقابل جدی طبقه کارگر با طبقه حاکم و دولت اش، ممکن است.

اقتصاد سالم؟

هدف اقتصادی سیستم حاکم بر جهان تا مین سود است. این قانون حاکم بر هر نقطه ای از جهان امروز است. در امریکای رهبر جهان آزاد تا کوره دهات

